

## فصلنامه تاریخ اسلام

سال پنجم، بهار ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۱۷، ص ۱۶۷-۱۸۶

ابن اشعث<sup>۱</sup>

## ال. ویکا واگلیری

## ترجمه: علی اکبر عباسی\*

تحقیق درباره‌ی شخصیت‌های قرن نخستین هجری، مخصوصاً افرادی که خود و خاندانشان در حوادث آن دوره نقش مؤثری داشته‌اند، برای بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن روزگار ضروری است. یکی از این شخصیت‌ها عبدالرحمن بن محمد بن اشعث می‌باشد که مهم‌ترین حادثه‌ی زندگی وی قیام او علیه حجاج بوده که این قیام یکی از حوادث مهم دوره‌ی مهم حکومت بنی‌امیه محسوب می‌شود. در این مقاله سعی شده است علل این شورش، چگونگی گسترش آن، روند اوج‌گیری مخالفت‌ها و قیام برضد بنی‌امیه، ماهیت و اهداف قیام‌کنندگان، موضع‌گیری‌های ابن اشعث در سراسر آن ماجرا (که نزدیک بود خلافت اموی را سرنگون سازد)، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

**واژه‌های کلیدی:** امویان، عبدالملک، حجاج، ابن اشعث، سیستان، دیر الجماجم.

\* کارشناس ارشد تاریخ اسلام.

عبدالرحمن بن محمد بن اشعث کندی، از خانواده‌های اشرافی حضرموت می‌باشد که به دلیل شورش علیه حجاج (که در بین سال‌های ۸۰-۸۳ ق / ۶۹۹-۷۰۲م) به وقوع پیوست، مشهور شد. او نوه‌ی اشعث معروف بود.<sup>۲</sup> پسرش محمد به اندازه‌ی پدر معروف نبود ولی در حوادث عصر خویش نقش مهمی را ایفا کرد. نام مادر عبدالرحمن بن محمد بن اشعث، ام عمرو دختر سعید بن قیس همدانی بود.<sup>۳</sup> منابع می‌نویسند عبدالرحمن فعالیت‌های سیاسی پدرش را ادامه داد. هم‌چنین او بود که محل پنهان شدن مسلم بن عقیل را برای عبیدالله بن زیاد فاش ساخت (۶۰ق / ۶۸۰م)، هر چند این افشا فقط در نتیجه‌ی یک اقدام ناشیانه صورت گرفت.<sup>۴</sup> در سال ۶۷ قمری / ۶۸۶ میلادی او همراه مصعب بر ضد مختار جنگید.<sup>۵</sup> احتمال دارد که وی به تلافی قتل پدرش، مصعب را تشویق به کشتن اسیران از یاران مختار نموده باشد و یا خودش اقدام به این کار کرده باشد.<sup>۶</sup> منابع پس از آن از وی تا سال (۷۲ق / ۶۹۱م) - که در آن سال حوادث خیلی مهمی رخ داد -، یادی ننموده‌اند. یعنی زمانی که عبدالملک، مصعب را بر سواحل دجله نزدیک کلیسای کاتولیک‌ها شکست داد و کشت.<sup>۷</sup> و از قرار معلوم حجاج در جمادی الثانی همان سال به جنگ ابن زبیر در مکه فرستاده شد. آن چنان که مشهور است مهلب بن ابی صفره به خدمت خلیفه‌ی اموی که مصعب را شکست داده بود در آمد و عبدالرحمن ظاهراً به همین روش عمل نمود؛ زیرا ما می‌بینیم بصیر برادر عبدالملک، عبدالرحمن را در راس سپاهی ۵ هزار نفری از مردم کوفه قرار داد که آنها را برای جنگ با خوارج آماده کرده بود. این نیروها به همراهی نیروهای دیگر، تحت فرماندهی سردار اموی، خالد بن عبدالله بن خالد بن اسد قرار داشتند (سال ۷۲ ظاهراً نخستین ماه‌های سال ۶۹۲م). خوارج که به شهر اهواز نزدیک بودند بعد از حدود بیست روز و قبل از این‌که نیروهای حکومتی برسند، عقب‌نشینی نمودند و عبدالرحمن به سوی ری رفت. وی به عنوان حاکم این شهر از سوی بصیر تعیین شده بود.<sup>۸</sup> بین سال‌های ۷۲ تا ۷۶ قمری خبری از فعالیت‌های

عبدالرحمن در منابع نیست. در سال ۷۵ قمری / ۶۹۴ - ۶۹۵ میلادی، حجاج از جزیره العرب فرا خوانده شد و به عنوان حاکم عراق منصوب گشته و به کوفه وارد شد. از این پس برای عبدالرحمن خیلی سخت بود که با حجاج که مافوقش محسوب می‌شد، رفتاری متناسب داشته باشد. جنگ به ضد ازارقه هنوز تمام نشده بود که گروه دیگری از خوارج که اکثریت ایشان متعلق به طایفه‌ی بنی شیبیان بودند، ترور و وحشت را در نواحی مرزی عراق و خود آن ناحیه گسترش دادند. این گروه که مرکب از تعداد کمی مردان جنگی بودند، در برخورد با نیروهای حکومتی شکست بسیار سختی را بر آنها وارد ساختند.<sup>۹</sup> در این زمان حجاج یک سپاه ۶ هزار نفری از سواران تعلیم دیده را در اختیار ابن اشعث قرار داد تا شیبیب خارجی را تعقیب نماید. ابن اشعث از توصیه‌های سردار بجیلی عثمان بن سعید، پیروی نمود که مهارت تاکتیکی دردناکی را از شیبیب تجربه کرده بود.<sup>۱۰</sup> وی در تعقیب خوارج شتاب می‌نمود و در عین حال همه نوع احتیاط را برای اجتناب از مواجه شدن با حمله‌ی ناگهانی آنها انجام می‌داد. چون جنگ طولانی شد حاکم مدائن، عثمان بن قطن، در نامه‌ای به حجاج از تاکتیک جنگی ابن اشعث انتقاد نمود. عثمان از سوی حجاج برای در دست گرفتن ابتکار عمل جنگ دعوت شد. او به شیبیب حمله کرد ولی در مقابله با ضد حمله‌ی خوارج نتوانست ایستادگی کند؛ بنابراین خودش همراه با ۱۱۲۰ و یا ۷۲۰ تن از سربازانش کشته شدند و باقی مانده‌ی سپاه شکست خورده و گریختند.<sup>۱۱</sup> عبدالرحمن در طی نبرد از اسب پرت شد و با کمک یکی از رفقاییش (ابن ابی صبره) گریخت و بعد از ماجراجویی‌های بسیار به کوفه رسید. وی در این شهر پنهان شد تا این‌که حجاج به او امان داد.<sup>۱۲</sup>

رابطه‌ی بین حجاج و ابن اشعث ابتدا دوستانه بود و محمد پسر حجاج، با دختر ابن اشعث ازدواج کرد اما این روابط به زودی به سردی گرایید. در شرح شورش ابن اشعث همه‌ی منابع به این تعبیر اوضاع اشاره دارند. علتش نیز این بود که ابن اشعث متکبرانه متوجه موقعیت

اشرافی خویش بود و به همین دلیل به طور قابل ملاحظه‌ای خود را از همه‌ی امیران حکومتی شایسته‌تر می‌دانست. بر اساس گزارش مسعودی او عنوان نصیرالمؤمنین (یعنی کمک کننده به مؤمنان) را به خودش داده بود.<sup>۱۳</sup> ظاهراً خود را در جایگاه دفاع کننده از مؤمنان واقعی قرار می‌داد و در مقابل، امویان و حجاج را مسلمانان بد دین معرفی می‌نمود. او هم‌چنین ادعا می‌کرد که قحطان است، (شخصی که یمنی‌ها انتظار آمدنش را داشتند تا باعث تسلط دوباره‌ی آنها گردد).<sup>۱۴</sup> این چنین تکبری حجاج را سخت آزار می‌داد و به همین جهت وی شدیداً رفتار ابن اشعث را محکوم می‌کرد (ببینید چگونه قدم می‌زند؟ چگونه! من دوست دارم گردنش را بزنم!) وقتی این اظهارات به ابن اشعث گزارش شد، وی عکس العمل شدیدی از خود نشان داد. گفته شده که او فریاد زد، به او فرصت نخواهم داد و او را از قدرت برکنار خواهم ساخت.<sup>۱۵</sup> به نظر می‌رسید یک تنفر متقابل بین آنها به وجود آمده بود.<sup>۱۶</sup> ابن کثیر و دیگر نویسندگان نیز از شدت این تنفر سخن گفته‌اند. ناگهان در آن زمان حوادثی در کوفه اتفاق افتاد که مایه‌ی تعجب شد. حکومت سیستان که در آن دوران جزء خراسان بود، به وسیله‌ی حجاج تعیین می‌شد.<sup>۱۷</sup> وظیفه‌ی حاکم محلی آن سامان بود که حاکم قلمرو مرزی کابلستان را - که در منابع تحت عنوان رتبیل به آن اشاره شده است - تحت فرمان خویش درآورد. رتبیل از مردم آن سامان تقاضا کرد در برابر مسلمین مقاومت کنند. در برخوردی که بین رتبیل و حاکم انتصابی عبیدالله بن ابی بکره در سال ۷۹ قمری / ۶۹۸ - ۶۹۹ میلادی به وقوع پیوست، حاکم به سختی شکست خورد. حجاج از این شکست نگران شد و سپاهی آماده نمود که به دلیل تجهیزات باشکوهش، سپاه طاووس (جیش الطواویس) نامیده شد. این سپاه بایستی تحت فرمان شخصی قرار می‌گرفت که دو سردار زیر فرمان وی قرار گیرند در نهایت عبدالرحمن بن محمد بن اشعث انتخاب شد. این انتصاب در کوفه مایه‌ی شگفتی شد. یکی از عموهای پدری عبدالرحمن بن حجاج در مورد احتمال شورش برادرزاده‌اش هشدار داد. اما

حجاج از لغو تصمیمش امتناع ورزید. بر اساس روایت طبری مشخص نیست که عبدالرحمن در آن زمان در کجا بود.<sup>۱۸</sup> بر اساس روایت دیگر او برای خواباندن شورش یکی از فرماندهان نظامی که از کمک به حاکمان سیستان و سند در وقت ضرورت دریغ کرده بود، به آنجا فرستاده شده بود.<sup>۱۹</sup> جزئیات این روایت قابل اعتمادتر است. البته در روایت دیگری آمده است که عبدالرحمن در این زمان سپاه طاووس را همراهی می‌کرد.<sup>۲۰</sup> در کتاب زندگی حجاج، شرح گزارش شورش ارائه شده است. در این کتاب حوادث همراه جزئیات مفصل که به وسیله‌ی نقل قول‌ها، نطق‌ها، نامه‌ها و اشعار تایید می‌شود، آورده شده است. ما در این مختصر در مورد این قیام با تاکید بر جزئیات مشخصی که به بیان چگونگی و علل و توسعه‌ی این شورش اشاره دارد پرداخته‌ایم؛ شورشی که نزدیک بود به سرنگونی خلافت اموی منجر شود.

ابن اشعث در سال ۸۰ قمری / ۶۹۹ - ۷۰۰ میلادی به سیستان رسید (مراجعه کنید به ترتیب زمانی وقایع صفحات بعدی همین مقاله). اولین اقدام وی این بود که سپاهیان را که در پادگان‌ها بودند وادار کرد تا به سپاه طاووس بپیوندند. او بعد از رد تقاضای صلح پیشنهاد شده از سوی رتبیل، با تاکتیک‌های کاملاً متفاوت از روش ابن ابی بکره، به کابلستان تاخت. وی روستاها و دژهای زیادی را تصرف نمود و ارتباطش را با کاخ‌هایی که تصرف کرده بود از طریق چاпарهای خدماتی حفظ کرد. وقتی او به سرزمین‌های مرزی و به کوه‌های بلند مسلط شد به بست برگشت و نفوذ و پیشرفت بیش‌تر را تا بهار سال ۸۱ قمری / ۷۰۰ میلادی به تعویق انداخت. وقتی حجاج از این قصد ابن اشعث آگاه شد، در نامه‌ای که برای او فرستاد ضمن ابلاغ پیام‌های متکبرانه و اهانت‌آمیز به او دستور داد که به سوی مرکز کابلستان حرکت کند و در آنجا تا سرحد مرگ با دشمن بجنگند. در مقابل ابن اشعث از سپاهیان خواست تا زمین را شخم بزنند، آن گونه که از پیام دومش بر می‌آید وی سکوتی مبنی بر رضایت از درنگ و به تاخیر انداختن جنگ را مد نظر داشته است.<sup>۲۱</sup> می‌توان از این طرز برخورد نوعی

تهدید را نیز برداشت نمود. یعنی او به گونه‌ای طعنه‌آمیز اظهار داشته است که سربازان ممکن است به خوبی از عهده کاشتن غلات برآیند و وی در خلال این مدت (کاشت تا برداشت محصول) آنها را برای رسیدن به یک پیروزی نهایی احضار نخواهد کرد. مطمئناً عبدالرحمن از اتهاماتی هم‌چون ترسو بودن و بی‌کفایتی که حجاج بر ضد وی به راه انداخته بود، رنجیده بود. او اکنون آماده بود که نشان دهد نسبت به این اتهامات حساس است. اما اقدامی بدون مشورت با یارانش انجام نداد.<sup>۲۲</sup> ابن اشعث به مشاورانش فهماند که قصد ندارد از این دستورات اطاعت کند. هم‌چنین در خطبه‌ای که برای سپاهیان خواند با سیاستی بیش‌تر اظهار داشت که علاقه‌مند است آینده‌ی خوبی برای ایشان فراهم سازد. در مورد جنگ نیز گفت او با تایید و نظر مردان با تجربه رفتار نموده است. بعد از آن، ابن اشعث آنها را از دستورات و تهمت‌های حجاج آگاه نمود. وی اعلام کرد که آنها برای اخذ یک تصمیم مناسب آزاد هستند. او هم‌چنین در مورد خودش گفت:

من نیز مثل یکی از شما هستم، اگر به دستورات حجاج عمل کنید من نیز عمل می‌کنم

و اگر امتناع کنید من هم امتناع خواهم کرد.

سربازان فریاد برآوردند که از حجاج اطاعت نمی‌کنند. ابوظفیل عامر بن واثله‌ی کنانی، شاعر، ناطق و محدث مشهور، خلع حجاج را اعلام نمود و دیگر خطیبان سپاه را به حرکت به سمت عراق و بیرون راندن دشمن خدا از آن‌جا دعوت نمود. آنها سوگند خوردند که به ابن اشعث وفادار باشند. بنابراین، شورش قطعی شده بود. ابن اشعث به ترتیب پیشنهاد موافقت‌نامه را داد که وی پذیرفت. بر اساس این توافق‌نامه اگر ابن اشعث پیروز می‌شد برای ترتیب موقعیت مشخصی را در نظر می‌گرفت و اگر شکست می‌خورد ترتیب به او پناه می‌داد. در طی راهپیمایی نظامی به سمت عراق، شاعرانی که همراه سپاه شورش بودند، پیروزی‌هایشان را در پیشروی‌ها جشن گرفتند. یکی از آنها، اعشی همدان که مهم‌تر از

سایرین بود حجاج را متهم نمود که پرهیزگاری را برای ستمگری رها نموده و مرتد شده است. این شاعر حجاج را دوست شیطان نامید و اضافه نمود که ابن اشعث فرماندهی قحطانی‌ها و همدانی‌ها بر ضد معدی‌ها و ثقفی‌هاست. بنابراین، اظهاراتش شامل محکومیت مذهبی و تنفر قبیله‌ای می‌شد.

با رسیدن شورشیان به فارس یک واقعت مهم و جدید مشخص گردید، شورشیان ناگهان دریافتند که مخالفت با حجاج، آنها را با خلیفه نیز درگیر ساخته است و آنها ناخواسته علیه او نیز اقدام نموده‌اند. از این رو شورشیان توسط قراء مذهبیون مورد تشویق قرار گرفتند. اکثریت شورشیان سوگند یاد نمودند که امامان جور را طرد نمایند و وفاداریشان را به ابن اشعث تجدید کردند. وی نیز برای آنها در اجرای شرایط بیعت سوگند یاد کرد. حجاج وقتی از توسعه و کیفیت قیام آگاه شد، به بصره رفت و از عبدالملک خواست تا برای وی سپاهی شامی بفرستد. خلیفه برای او دسته‌هایی از نظامیان یکی پس از دیگری فرستاد. نزدیک شوشتر نیروهای جلودار ابن اشعث با نیروهای حجاج درگیر شدند و آنها را شکست دادند و تلفات سنگینی بر آنها وارد ساختند (۹ تا ۱۰ ذی الحجه ۸۱ / ۲۴ یا ۲۵ ژانویه ۷۰۱). پس از این شکست حجاج به سرعت به بصره عقب‌نشینی کرد. این چنین احتیاطی ضروری بود؛ زیرا گفته می‌شد ابن اشعث حدود ۳۳ هزار سواره نظام و صدوبیست هزار نفر پیاده نظام دارد. از آن‌جا که حجاج نمی‌توانست در بصره مقاومت کند در زاویه سنگر گرفت. عبدالرحمن در ۲۹ ذی‌الحجه وارد بصره شد و موقعیتش را در آن‌جا مستحکم نمود. بعد از یک ماه برخورد شدید، در وضعیتی که وضع عمومی سربازان حجاج روز به روز بدتر می‌شد، نبرد نهایی به وقوع پیوست (پایان محرم ۸۲ / اوایل مارس ۷۰۱). ابن اشعث به پیروزی نزدیک بود که دلیری و مهارت سفیان بن ابرد شامی وضع را عوض کرد و تعدادی از قراء - که بنابر توضیحات ابن کثیر از علما بودند - کشته شدند.<sup>۲۳</sup> بعد از این شکست ابن اشعث با سربازان کوفی و نخبگان سواره نظام بصری به کوفه

رفت. نایب او در بصره که یک هاشمی به نام عبدالرحمن بن عباس بود، تلاش‌هایی را برای حفظ موقعیتش در شهر انجام داد اما بصری‌ها فرصت را برای پذیرش امان که از سوی حجاج پیشنهاد شد از دست ندادند.<sup>۲۴</sup> بنابراین عبدالرحمن بن عباس با یک گروه از بصری‌ها به مافوقش در کوفه پیوست. در هنگام ورود او به کوفه ابن اشعث توسط یک افسر مدائنی به نام مذار بن ناجیه از دارالحکومه بیرون رانده شده بود. این افسر از گرفتاری‌های ابن اشعث استفاده نموده و دارالحکومه را تصرف کرده بود. ابن اشعث بعد از حملات همه جانبه همراه با دیگر تهدیدها توانست خود را بر آن‌جا مسلط سازد. در کوفه نیروهای او به واسطه‌ی پیوستن تعداد زیادی از مردم که از حکومت اموی ناخوشنود بودند، افزایش یافت. از طرف دیگر حجاج بصره را به پسر عمویش ایوب بن حکم بن ابی عقیل سپرد و عازم کوفه شد (اواسط صفر ۸۲ / آوریل ۷۰۱). در راه از برخورد با دسته‌های سواره نظام هوادار ابن اشعث به ستوه آمد او با رسیدن به جلگه‌ی وسیعی نزدیک کوفه، جایگاهش را در دیر قره مستقر ساخت. عبدالرحمن نیز شهر را ترک کرد و در دیر جماجم با نیروهایش که اکنون بالغ بر ۲۰۰ هزار نفر می‌شد (۱۰۰ هزار نفر حقوق بگیر و ۱۰۰ هزار نفر موالی)، اردو زد. سپاه حجاج نسبت به سپاه ابن اشعث کوچک‌تر بود و موقعیت ناشیانه‌ای داشت و پیش بینی می‌شد که با مشکل مواجه شود. علی‌رغم این وضع، نیروهای امدادی شامی موفق شدند به سپاه حجاج بپیوندند. هر دو سپاه خندق‌هایی حفر کردند و برای مدتی در زاویه مشغول زد و خورد شدند. در خلال این مدت اعیان شام در دمشق مایل بودند بحران به صورتی مسالمت‌آمیز حل شود. عبدالملک نیز سعی کرد بر خلاف توصیه‌ی حجاج مذاکراتی را با شورشیان انجام دهد. از میان نمایندگان اعزامی برادرش محمد و پسرش عبدالله از سوی او به شورشیان پیشنهاد کردند که عبدالملک حجاج را برکنار سازد و حقوق عراقیان را برابر با شامیان پرداخت نماید، هم‌چنین به عبدالرحمن پیشنهاد کردند که حکومت هر شهری از عراق را که مایل است، انتخاب نماید. در

جلسه‌ی شورای شورشیان این پیشنهادات علی‌رغم سخنانی که ابن اشعث بر زبان راند و از مشاوران و همپیمانانش خواست تا آن را بپذیرند، رد شد. یاران ابن اشعث تصور می‌کردند که دشمنان فقط به این دلیل وارد مذاکره شده‌اند که وضع اسفناکی دارند (در واقع از شیوع قحطی در اردوگاه حجاج با خبر بودند) و فکر می‌کردند که پیروزی نهایی با ایشان است. درگیری بار دیگر از سر گرفته شد و دو سپاه برای مدتی طولانی رویاروی هم قرار گرفتند. گفته می‌شود جنگ خندق صد روز و یا چهار ماه به طول انجامیده و در آن چهل و هشت درگیری به وقوع پیوسته است.

سرسخت‌ترین مخالفان حکومت بنی‌امیه، قراء بودند که با شور مذهبی فراوان متقاعد شده بودند که برای دفاع از دین که به وسیله‌ی بی‌دینی امویان تهدید می‌شد، باید بجنگند. آنها خود را به صورت یک گردان تحت فرماندهی جبلة بن زحر بن قیس جعی قرار داده بودند و فقط پس از مرگ این فرمانده بود که دلیری آنها کم شد و متفرق شدند. بالاخره در شعبان ۸۲ / سپتامبر ۷۱۰ نبرد اصلی به وقوع پیوست. در ابتدا پیشروی از آن نیروهای ابن اشعث بود، اما مدت کوتاهی قبل از غروب آفتاب آنها پراکنده شدند و ابن اشعث بعد از تلاش‌های بیهوده برای جمع‌آوری مجدد آنها به همراه فقط تعداد کمی از یارانش صحنه‌ی نبرد را ترک کرد. وی بعد از رسیدن به کوفه و برداشتن خانواده‌اش مستقیماً عازم بصره شد. در این هنگام حجاج به کوفه آمده و در آن‌جا دادگاهی تشکیل داد که تعداد زیادی از اسیران شورشی را در آن محکوم به اعدام نمود. اما ابن اشعث هنوز به طور کامل شکست نخورده بود. یکی از طرفدارانش، محمد بن سعد بن ابی وقاص، مدائن را که دارای موقعیت کلیدی در عراق بود، تصرف کرده بود. همچنین یکی دیگر از طرفداران قریشی‌اش به نام عبیدالله بن سمره، نایب حجاج را مجبور کرده بود که بصره را به وی واگذار کند. حجاج یک ماه در کوفه باقی ماند و سپس در مسکن در کنار دجیل، جایی که هواداران سپاه شورشی در آن‌جا جمع شده بودند، با

ابن اشعث رو در رو شد. بعد از درگیری‌هایی که حدود ۲ هفته ادامه داشت، شکست ابن اشعث نقطه‌ی پایانی بر شورش وی محسوب گردید. وی با راهنمایی یک چوپان از میان بیشه‌زارها و باتلاق‌ها عبور کرد. در این هنگام یک دسته از شامیان به اردوگاه شورشیان شیخون زدند. حجاج نیز از هر سو بر آنها حمله برد. در تلاش برای فرار، تعدادی از شورشیان خودشان را به آب انداختند و غرق شدند. ابن اشعث سوم ابن اشعث به حساب می‌آمد. او به همراه بازماندگان سپاهش به طرف سیستان فرار کرد. در هنگام فرار وی مجدداً با تعدادی از سپاهیان حجاج که برای تعقیب او تحت فرماندهی عمرو بن تمیم لخمی فرستاده شده بودند، جنگید.<sup>۲۵</sup>

هنگامی که ابن اشعث به سیستان رسید در ابتدا کارگزار از باز کردن دروازه‌ی شهر به روی او امتناع ورزید. سپس دروازه را به روی وی و سپاهیانش گشود، اما برای به دست آوردن توجه و الطاف حجاج، وی را دستگیر کرده و در غل و زنجیر بست. هنگامی که ترتیب به ملاقات ابن اشعث آمد، کارگزار را مجبور کرد که ابن اشعث را رها کند. بعد از آن به وعده‌هایی که چند ماه جلوتر داده بود، عمل کرد. او را با خود به کابلستان برد و به افتخار و شرف و بزرگی رسانید. در این هنگام حدود ۶۰ هزار نفر از فراریان در سیستان جمع شده بودند. ابن اشعث از سوی آنها برای از سرگیری مبارزه دعوت شد و پذیرفت.<sup>۲۶</sup> از آن طرف عمرو سردار حجاج به سمت آنها به راه افتاد. اکثر یاران ابن اشعث ترسیدند که آنها در مقابله و مقاومت در برابر ابن سردار موفق نشوند. ابن اشعث خواست به سمت مرزهای خراسان حرکت کند. او و یارانش امیدوار بودند که با به کارگیری نیروی جدید و حفظ باقی مانده‌ی نیروها، تا مرگ حجاج یا عبدالملک صبر کنند. اما وقتی یک گروه ۲ هزار نفری از آنها به فرماندهی عبیدالله بن سمره شکست خوردند او با این واقعیت مواجه شد که بین یارانش اشتیاق و هماهنگی وجود ندارد. از این رو به بهانه‌ای از آنها جدا شد و همراه گروهی که هنوز از وی پیروی می‌کردند به نزد ترتیب

بازگشت. نیروهایی که در خراسان باقی ماندند، شخصی از تبار بنی هاشم را به فرماندهی خویش انتخاب نمودند. نام او را در منابع عبدالرحمن بن عیاش بن ربیعۃ بن حارث بن عبدالمطلب ذکر کرده‌اند. در روایت واقدی و ابن کثیر، عبدالرحمن بن عیاش بن ابی ربیعۃ بن حارث بن عبدالمطلب آورده شده است. وی مدت کوتاهی بعد از آن به خدمت یزید بن مهلب در جنگ‌های پیوست. آنها متحمل شکست سختی شدند و فرماندهان اسیر شده‌ی شان را به نزد حجاج فرستادند. حجاج نیز بیش‌تر آنها را اعدام کرد. هنگامی که حاکم بی‌رحم (حجاج) مشغول انجام تلافی و حتی اجرای حکم اعدام توده بود، عبدالرحمن در دربار رتبیل زندگی می‌کرد. اما حجاج می‌ترسید که مبدا عبدالرحمن دوباره مایه‌ی دردسر شود. از این جهت دائماً برای حامی‌اش نامه می‌نوشت و در کنار تهدیدهای متناوب وعده‌های وسوسه‌انگیز نیز می‌داد تا عبدالرحمن را به چنگ آورد. در نهایت رتبیل سر تسلیم فرود آورد. روایات مختلفی در مورد مرگ عبدالرحمن وجود دارد. گفته شده است که او به وسیله‌ی خود رتبیل کشته شده و یا به واسطه‌ی مرضی از دنیا رفته است. در هر صورت سر بریده شده‌اش برای حجاج فرستاده شد که آن را خواسته بود. اما گزارش‌هایی که عموماً منابع آنها را پذیرفته‌اند، متفاوت از این است. بر این اساس وی با زنجیر بسته شده و بر اساس دستوری که از حجاج گرفته بودند، در عمارتی محبوس گردید و او خود را از بالای دژ رخج به پایین انداخت. مردی که با زنجیر به او بسته شده بود نیز با وی به پایین افتاد. (۸۵ ق / ۷۰۴م)

### ترتیب زمانی وقایع

ترتیب زمانی وقایع این حادثه دقیقاً مشخص نیست، گرچه منابع در ذکر تاریخ روزها و ماه‌های تعدادی از حوادث مهم مثل نبردهای شوشتر و زاویه هماهنگ هستند. ولهاوزن (Ar, Reich, 150 f., Eng. tr) در این خصوص مطالعاتی را انجام داده است و تاریخ یک

سری از وقایع را این چنین مطرح می‌سازد: سال ۸۱ برای شروع شورش، سال ۸۲ برای سه شکست ابن اشعث، سال ۸۳ مشکلات او در سیستان و جنگ‌هایش در خراسان. روایت واقدی<sup>۲۷</sup> تاریخ شروع شورش را در سال ۸۲ و نبرد زاویه را در سال ۸۳ می‌داند و بعد از آن تناقض‌گویی کرده سال ۸۲ را برای نبرد دیر جماجم ذکر می‌کند. با توجه به این‌که تعدادی از وقایع در سال ۸۳ اتفاق افتاده،<sup>۲۸</sup> ترتیب زمانی در روایت واقدی نمی‌تواند با واقعیات منطبق باشد و با روایتی دیگر در این زمینه مغایر است. به طور کلی تاریخ ۱۴ جمادی الثانی ۸۳ / ۱۵ ژولای ۷۰۳ پذیرفتنی نیست. این تاریخ فقط در روایت ابو مخنف ذکر شده است.<sup>۲۹</sup> اگر سال ۸۳ برای زمان درگیری‌های نزدیک بصره پذیرفته شود نشان دهنده‌ی این است که فاصله‌ی بین این نبرد و نبرد نهایی دیر جماجم خیلی کم بوده است و اگر تاریخ این درگیری‌ها در سال ۸۲ فرض شود، فاصله زمانی بین دو نبرد طولانی‌تر می‌شود که احتمالاً چنین است. ابن کثیر<sup>۳۰</sup> دوره‌ی جنگ خندق در کوفه را طولانی می‌داند و بر اساس نظمی که گزارش سال ۸۲ را تکمیل می‌نماید، وی تعدادی از نبردهای دیر جماجم را در سال ۸۳ ذکر می‌کند. ظاهراً ابن کثیر سعی دارد روایات مختلف را با هم تطبیق دهد. وی به اطلاعات گسترده در مورد چهار ماه درگیری در دوره‌ای که دو سپاه در دیر جماجم مقابل هم قرار گرفتند، اهمیتی نمی‌دهد.

### دلایل شورش

منابع عربی اغلب مایلند که حوادث تاریخی را در ارتباط با رویدادهای شخصی توضیح دهند. در موضوع مورد بحث نیز آنها در شرح حوادث گوناگون اهمیت زیادی را به تنفر متقابل دو قهرمان نسبت به یک‌دیگر می‌دهند. البته واقعیات با این عقیده که چنین تنفیری وجود داشته است، همخوانی ندارد. حجاج، ابن اشعث را به فرماندهی سپاه در جنگ با خوارج انتخاب می‌کند. گفته می‌شود که او در آن هنگام برای انجام وظایفی دیگر به کرمان رفته بود و

بالاخره او را به فرماندهی سپاه طاووس انتخاب می‌کند. دلیل این انتخاب ممکن است، اعتماد افراطی به ابن اشعث یا ترسی که از وی در دل داشت تلقی شود.<sup>۳۱</sup> هم‌چنین ممکن است حجاج ترجیح داده باشد او را به عنوان شخصی که برای او دردسر آفرین و خطرناک بود، از عراق دور نماید. اما اگر او به عنوان یک شخص عادی از موقعیت اشرافی ابن اشعث متنفر بود، - چنان‌که در منابع آمده است، - امکان نداشت که آن همه او را مورد لطف قرار دهد و اگر از خصومت ابن اشعث علیه خویش آگاه بود، وسایل لازم جهت نیل به مقاصدش را در اختیار او قرار نمی‌داد. این نکته را نیز باید متذکر شد که ابن اشعث دستورهای مافوقش را تا پاییز ۸۱ صادقانه اجرا کرده است. بنابراین برخلاف تصور منابع عربی، بهتر این است که یا احساسات شخصی را در این قیام به کلی نادیده بگیریم، و یا دست کم قائل شویم که این احساسات اهمیت کمتری نسبت به سایر دلایل شورش داشته است و دلایل واقعی شورش را باید در جای دیگری جست‌وجو کرد.

ون کرممر در کتاب‌های (Culturges chichtli che streifzuge 23. f) و (Culturgeschichte des orientis 1, 172) هماهنگ با نظریات مولر که به وسیله‌ی ون ولتون نیز تایید می‌شود (۱۷ و ۲۶)، شورش ابن اشعث را مربوط به موالی می‌داند. این مطلب با دقت بیش‌تر در تلاش‌های این گروه که با پذیرش دین اسلام در بصره و کوفه انجام دادند و از همان دوره‌ی نخستین همانند اعراب و به عنوان مسلمان وارد فعالیت‌های سیاسی شده بودند فهمیده می‌شود.

ولهاوزن (Ar. Reich, 151 ff. Eng. tr. 243ff) وقتی متوجه شد که مدت کمی بعد از سقوط مختار که حامی این گروه بود حجاج برای تازه مسلمانان مشکل ایجاد کرد، این ایده را که شورش ابن اشعث ادامه‌ی نهضت مختار بوده است، پذیرفت او می‌نویسد، تعداد زیادی از موالی نیز در کنار هم‌پیمانانشان (براساس رسم زمان) جنگیدند. گر چه آنان شامیان را به دلیل

حمایت از عربیت، دشمن می‌داشتند، ولی خواسته‌های آنها دلیل شورش نبود. او به طور اساسی بر این نکته تاکید می‌کند که ظهور اشرافیت عرب، در برابر اقتدار حکومتی، به نمایندگی حجاج که دارای تباری معمولی و غرور و تکبری زیاد بود، دلیل اصلی قیام می‌باشد. خاندان عرب بیش‌تر با رضایت خاطر از روسایشان تبعیت می‌نمودند. وقتی آنها خدمات گسترده‌ای در جنگ‌ها و در پادگان‌های ایالات دوردست انجام می‌دادند، دچار مشکلات زیادی می‌شدند. نه فقط یمنی‌های کوفه که ابن اشعث یکی از بزرگان ایشان بود، بلکه دیگر خاندان‌ها و نیز آنهایی که در بصره بودند، حمایت خویش را از وی مضایقه نمودند. ولهاوزن اضافه می‌کند که بایستی در شورش تلاشی تازه برای رهایی عراقیان از یوغ شامی‌ها و یک طغیان بر ضد استفاده‌ی شامی‌ها از حقوق نظامی‌گری و امتیازاتی که به آنها بخشیده شده بود، صورت گرفته باشد. همه‌ی نظرات ولهاوزن در این مورد، به طور قابل ملاحظه‌ای باید پذیرفته شود، اما گفته‌ی او مبنی بر این‌که شورشیان هیچ انگیزه‌ی مذهبی نداشتند، با توجه به حضور پرشور قراء، به نظر قضاوتی نادرست و قابل نقد است. به نظر می‌رسد این شورش دارای دو مرحله‌ی برجسته بوده باشد: اول این‌که این شورش در آغاز، چیزی بیش‌تر از یک تمرد و سرپیچی از سیاست‌بازی‌های حجاج نبود؛ زیرا او ابن اشعث را به عنوان کارشناس نظامی تعیین کرده و به خود جرأت داده بود که دستورهای قاطع متفاوتی را به چنین شخصی بدهد؛ شخصی که با تجربه‌ی نظامی‌ای که داشت می‌دانست پیشروی در زمستان در کوه‌های کابلستان غیر ممکن است و پیش‌بینی می‌شد هر تلاشی برای نفوذ به آن‌جا به بدبختی‌ای شبیه آنچه دو سال قبل برای سپاه ابن ابی بکره اتفاق افتاده بود، منجر شود. واکنش سپاه نیز قابل فهم است. دوم این‌که در جریان راهپیمایی نظامی شورشیان به سمت عراق و بعد از رسیدن به آن‌جا، شورش از اساس تغییر کرد و عناصر مذهبی بر آن مسلط شدند. ارزیابی این تغییر از مقایسه‌ی بیعت سربازان با ابن اشعث در سیستان و بیعت آنها با فرماندهی خود در

فارس مشخص می‌شود. در این فرصت آنها سوگند خوردند نسبت به وی وفادار باشند و او پاسخ داد که خلع حجاج، دشمن خدا را بر عهده گیرد. او از آنها خواست که از وی حمایت کنند و با حجاج بجنگند تا خدا او را از عراق بیرون کند و به مردم وعده فرمانبری داد.<sup>۳۲</sup> در استخر<sup>۳۳</sup> تشریفات متفاوت شد و مردم اقتدار ابن اشعث را به رسمیت شناختند اما او پاسخ داد که بهتر است با وی بیعت نمایند بدان‌ها چنین گفت:

شما سوگند خواهید خورد، سوگندی برای دفاع از کتاب خدا و سنت پیامبر و عزل

امامان جور و جنگ با کسانی که خون خاندان پیامبر را مظلومانه ریختند.

وقتی آنها پاسخ مثبت دادند او با ایشان بیعت کرد.<sup>۳۴</sup>

به نظر می‌رسد بعداً کنترل شورش از دست ابن اشعث بیرون رفت، گر چه جایگاهش به عنوان فرمانده حفظ گردید ولی اقتدارش کاهش یافت. مهم‌ترین دلیل بر این کاهش اقتدار، رد تقاضای خلیفه عبدالملک در جلسه‌ی مشورتی سران دیر جماجم بود، در حالی که ابن اشعث آن را پذیرفت.<sup>۳۵</sup> این کاهش اقتدار توسط قرینه‌های دیگری نیز ثابت می‌شود. منابع هیچ نطقی را از ابن اشعث مبنی بر اصرار بر ادامه‌ی شورش ذکر نکرده‌اند، بلکه وی فقط دستوراتی صادر می‌کرد.<sup>۳۶</sup> این در حالی است که همان منابع نطق‌های شدید اللحنی را از سوی قراء درباره‌ی ضرورت جنگ بر ضد بدعت‌ها و بدعت گزاران که به حقایق بی‌اعتنا بودند و ستم می‌نمودند، ذکر کرده‌اند. هم‌چنین موضوع این نطق‌ها در دفاع از دین و دنیا و به دست آوردن این دو بود، به دلیل این‌که پیروزی امویان در جنگ به منزله‌ی نابودی دین و دنیای عراقیان بود و نیز اعلام می‌کردند که در دنیا مردمی بی‌عدالت‌تر از آنها (امویان) وجود ندارد.<sup>۳۷</sup> درست است که سنت گرایان تمایلی برای ایراد نطق‌هایی از این نوع داشتند، ولی سکوت کامل و عدم فعالیت تبلیغی در حمایت از این جریان توسط کسی که شورش را شروع نموده بود، جالب توجه است. در حالی که قراء سوگند خوردند که تا دم مرگ بجنگند و از صحنه‌ی نبرد فرار

نکنند، ابن اشعث مایل بود با خلیفه صلح نموده و سپاه را خلع سلاح نماید. او بر سپاهیان از پشت سر آنان فرمان می‌راند و خود را به صف مقدم نمی‌رسانید، آن‌گونه که وقتی تعدادی از فرماندهانش در صف مقدم در نبرد زاویه از دست رفتند وی به دیر جماجم عقب‌نشینی نمود. هم‌چنین او ضمن فرار در مسکن، در خراسان نیز از ادامه‌ی مبارزه امتناع ورزید. به نظر می‌رسد که دلیل وی برای جنگ تا سرحد مرگ این بود که می‌ترسید به واسطه‌ی شورش‌ی که انجام داده بود تنبیه شود. امکان دارد وی در جریان شورش از پیروزی ناامید شده باشد و یا دریافته باشد که انگیزه‌های حمایت از وی از بین رفته است. در حالی که روسای خاندان‌ها و سربازان عراقی به وی پیوسته بودند او حرکت آنها را تأیید نکرد. در واقع حوزه‌ی شورش وسیع بود و شامل تمام کسانی می‌شد که از حکومت اموی ناخشنود بودند و کسانی که به واسطه‌ی انگیزه‌های مذهبی و تهمت‌هایی که به آنها زده شده بود پا به این عرصه گذاشتند، از جمله این‌که موالی زیادی در این شورش حضور داشتند. این نکته از رفتار حجاج مشخص می‌شود که اسیران زیادی از این گروه در دستان وی قرار گرفتند. این در حالی بود که همه‌ی قریشی‌ها، شامی‌ها و افراد منسوب به خاندان دو حکم، بخشیده شدند. بعداً به زور از دیگر اسیران اقرار گرفته شد که آنها کافر شده‌اند.<sup>۳۸</sup> موالی ایرانی و نیز زطهایی که از این شورش حمایت کرده بودند به شدت تنبیه شدند.<sup>۳۹</sup> بخشش اعراب و تنبیه ده‌ها هزار موالی، نشان می‌دهد که حجاج نقش گروه اخیر الذکر را در شورش بسیار مهم دانسته است. بعد از اتمام شورش، موالی خطرناک‌ترین و مقصرت‌ترین عناصر آشوبگر معرفی شدند.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از مدخل "IBN ASHATH" برگرفته از:  
V, III, P, Encyclopaedia of Islam, 715 - 9
۲. برای آگاهی از اقدامات اشعث به کتاب **وقایع سالیانه** اثر کایتانی، ج ۴۰، ص ۵ - ۵۱۰ مراجعه کنید و برای دست‌یابی به اطلاعات بیش‌تری درباره‌ی ارزیابی وی و زندگی‌نامه‌ی کاملش به کتاب **معاویه اثر اچ، لامنس**، صفحات ۱۳۱ و ص ۲ - ۱۵۰ مراجعه نمایید.
۳. ر.ک: طبری، **فهرست راهنما و الاغانی**، ج ۵، ص ۱۵۳.
۴. همان، ج ۲، ص ۲۳۱ و ۲۶۱.
۵. همان، ص ۷۳۳.
۶. همان، ص ۷۴۹ و ص ۷۳۹ - ۷۴۰.
۷. جمادى الاولى یا جمادى الثانى ۷۲ قمرى / اکتبر ۶۹۱ میلادى. برای آگاهی از ترتیب زمانی این نبرد ر.ک: پیشین، حجاج، ص ۳۴، n.۸۰۱.
۸. طبری، همان، ص ۸۲۶.
۹. همان، ص ۲۹ - ۱۰۹.
۱۰. همان، ص ۱۰ - ۹۱۰.
۱۱. همان، ص ۷ - ۹۳۰.
۱۲. همان، ص ۹ - ۹۳۷.
۱۳. **التنبیه**، ص ۴۰۷.
۱۴. گى. ون ولتون، **تحقیقات**، ص ۶۱.
۱۵. طبری، همان، ص ۱۰۴۳.
16. The Anonyme Arabische chranik p. 318.
۱۷. طبری، همان، ص ۴ - ۱۰۳۲.
۱۸. همان، ص ۱۰۴۲.

۱۹. همان، ص ۱۰۴۶.
۲۰. همان، ص ۱۰۴۴.
۲۱. همان، ص ۱۶۲.
۲۲. ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۵. ابن کثیر خصوصاً جلسه‌ای را که عبدالرحمان در آن فرماندهان عراقی را از دستورات حجاج آگاه کرد، ذکر می‌کند.
۲۳. روایت حوادث از واقدی است و در گزارش آن در کتاب ابن کثیر (ج ۹، ص ۴۰) بعضی از حوادث نبرد دیر جماجم به این نبرد نسبت داده شده است.
۲۴. یک امان دو پهلو که مانع از کشته شدن تعداد زیادی از مخالفان نگردید. آن گونه که ذکر شده است یازده هزار نفر از مخالفان کشته شدند.
۲۵. ابن کثیر، همان، ج ۹، ص ۴۸ از ابن غنم.
۲۶. برای آگاهی از اقدام خیانت‌آمیز و حوادث پس از آن ببینید ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۸ که در کتابش روایت واقدی را آورده است.
۲۷. طبری، همان، ص ۱۰۵۲ و ص ۱۱۰۱؛ ابن قتیبه، معارف، ص ۱۸۱.
۲۸. طبری، همان، ص ۱۰۷۰.
۲۹. همان، ص ۱۰۹۴.
۳۰. ابن کثیر، ج ۹، ص ۴۲ و ۴۷.
۳۱. طبری، همان، ص ۱۰۴۴.
۳۲. همان، ص ۱۰۵۵.
۳۳. همان، ص ۱۰۵۳.
۳۴. همان، ص ۱۰۵۸؛ ابن کثیر، همان، ج ۲، ص ۳۶.
۳۵. طبری، همان، ص ۱۷۰۴.
۳۶. همان، ص ۱۰۹۵.
۳۷. همان، ص ۱۰۸۶.

۳۸. همان، ص ۱۰۹۶؛ مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۵، ص ۳۵۸.

۳۹. بلاذری، *فتوح*، ص ۴ - ۳۷۳؛ المبرد، *الکامل*، ص ۲۸۶.

### منابع:

- ابن اثیر، عزالدین علی، *الکامل فی التاریخ* (بیروت، دارصادر، الطبعة الاولى، ۱۹۶۵م).
- ابن کثیر، ابوالفداء حافظ، *البدایه و النهایه*، تحقیق ابوالمحم و علی نجیب عطوی (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).
- الازدی، ابو مخنف لوط بن یحیی، *نصوص من تاریخ ابی مخنف*، تحقیق کامل سلیمان الجبوری، چاپ اول (بیروت، دارالمحججه السیفاء ۱۴۱۹ق / ۱۹۹۹م)
- اصفهانی، ابوالفرج، *الغانی*، تحقیق الاستاد عبدالله علی مهنا، چاپ دوم (بی جا، دارالفکر، ۱۹۹۵م).
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل ذکار و ریاض زرکلی، چاپ اول (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۶م).
- \_\_\_\_\_، *فتوح البلدان*، ترجمه و مقدمه احمد توکل (بی جا، نشر نقره، ۱۳۶۷).
- دینوری، ابن قتیبه عبدالله بن مسلم، *امامت و سیاست تاریخ خلفاء*، ترجمه ی سیدناصر طباطبایی (تهران، ققنوس، ۱۳۸۰ش).
- \_\_\_\_\_، *المعارف*، صححه و علق علیه محمد اسماعیل الصاوی (مصر، الطبع الاولى، ۱۳۵۳ق / ۱۹۳۴م).
- \_\_\_\_\_، *عیون الاخبار* (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۶م).
- دینوری، ابی حنیفه احمد بن ابی داوود، *اخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدین الشیال (مصر، داراحیاء الکتب العربی، ۱۹۶۰م).

- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الرسل والملوک (تاریخ طبری)**، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵ش).
- مبرد، محمد بن یزید، **الکامل فی اللغة و الادب**، عارضه باصوله و علق علیه محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول (بیروت، مكتبة العصرية، ۱۹۹۷م).
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، شرحه عبدالامیر مهنا (بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م).
- \_\_\_\_\_، **التنبيه و الاشراف**، عنی بتصحيحه و مراجعته عبدالله اسماعیل الصاوی (بی‌جا، المكتبة التاريخية، ۱۳۵۷ق / ۱۹۳۸م).
- مسکویة الرازی، ابوعلی، **تجارب الامم**، حققه و قدم له ابوالقاسم امامی (تهران، دارسروش للطباعة و النشر، ۱۳۶۶ش).
- نویری، شهاب الدین احمد، **نهاية الارب في فنون الادب** (قاهره، وزاره الثقافه، ۱۹۷۵م).